

## دوگانگی و اتحاد اضداد از نظر وایتهد و بررسی نقد علامه جعفری (ره) بر آن

دکتر مهدی دهباشی

(عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه اصفهان)

### چکیده

با نگاهی کوتاه به روند نظریات شناخت در تاریخ فلسفه، می‌توان گفت اگر ما شناسائی و معرفت را به عنوان وحدت و هویت، یا آن را روگرفتی از واقعیت، یا همچون تحمیل صورتی بر واقعیت و یا به عنوان نظامی تألیفی و یا بر مبنای همبستگی میان فاعل شناسنده و مورد شناخت در نظر بگیریم، با انبوهی از نظرات مختلف و متنوع روبرو خواهیم شد که گزینش نظریه برتر از میان آنها چندان آسان نمی‌نماید. ما در این مقاله ضمن اشاره به نظریه متفکران بنام، دیدگاه وایتهد را مطرح می‌نمائیم و ضمن تحلیل مبانی فکریش، راه حل پیشنهادی وی را متذکر می‌گردیم و خواننده را متوجه این نکته خواهیم کرد که وایتهد همچون بعضی از متفکران فیلسوف و عالم در راه حل فلسفی خود در موضوع دوگانگی و اتحاد اضداد به عاملی فراتر از قلمرو زمان و مکان متمسک شده است. در ضمن، تحلیل و بررسی ما از نظر وایتهد مبتنی است بر آخرین نظریات او در کتاب پویش و واقعیت. نقد علامه جعفری بیشتر مبتنی است بر مطالب کتاب سرگذشت اندیشه‌ها.

### مقدمه

اگر ما حقیقت را هویت و وحدت بینگاریم، نظریه پارمیندس و نظریه‌های مشابه آن را خواهیم داشت و اگر آنرا روگرفت بدانیم، یا روگرفت اشیای مشهود به تجربه خواهد بود

یا روگرفت امور عقلی؛ در مورد اول مبنای ما مذهب اصالت تجربه و در مورد دوم مذهب اصالت عقل می‌باشد. در صورتیکه حقیقت را روگرفت نسبت‌ها و روابط بدانیم، مذهب نسبیتی خواهیم داشت که این شق نیز می‌تواند بنا بر اصالت تجربه به زعم اگوست کنتی باشد یا به نحوی سرانجام به مذهب اصالت عقل منتهی شود. تصور نسبت و اضافه با ژرف‌نگری و نگاهی نو، صورتهای جدیدی از اصالت تجربه و اصالت عقل را به دنبال خواهد داشت که بیشتر حاکی از فکر معاصر می‌باشد. اگر حقیقت عبارت از صورت بخشیدن به داده‌های تجربی و مفاهیم باشد حاکی از نظریه کانت خواهد بود. نو واقع‌گرایان و برگسن، هر کدام به نحوی، آنچه را امروز شاید بتوان یک فلسفه تجربی مبتنی بر وحدت انگاشت، عرضه داشته‌اند. نو واقع‌گرایان بنا بر نظرشان در خصوص اصالت وجود کثرت به همبودیهای متعدد قائل شده‌اند. برگسن وحدتی متحرک و پویا و عاطفی را در این میان اختیار کرده است. باید اذعان کرد که هر کدام از این نظریه‌ها درباره بخشی از واقعیت معتبر است. نظریه‌هایی که مشعر بر وحدت است باید تکمیل گردد، زیرا هر چند میان فاعل فعل و متعلق آن فعل به یک معنا انطباقی وجود دارد، در شناسایی میان مورد شناخت و فاعل آن فاصله وجود دارد. زیرا شناسایی، عین متعلق خود نیست و با آن همواره فاصله دارد، این فاصله مکانی نیست بلکه ذهنی و روحی می‌باشد.

کرکگور و هیدگر در عین اصرارشان به اینکه تصور حقیقت، همان ظهور و انکشاف اشیاء برای انسان است، باز تأکیدشان بر این است که امکان انکشاف و ظهور اشیاء تنها بر این اساس است که شناسنده‌ای هست. از طرفی در هر دو نظر کوشش شده تا در این بحث از جدائی فاعل و متعلق شناسائی به نظری استعلائی و فراتر از ایندو، توجه همگان را جلب نمایند. به عبارت دیگر بیان حال و نظر آنها این است که واقعیتی وجود دارد که خود فراتر از اضافه و نسبت است و بر همین اساس و نسبت است که حقیقت، حقیقت می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

در بسیاری از نظریه‌های معاصر سعی شده تا از ثنویت و تقابل میان فاعل و متعلق و ذات هستی به نحوی رهایی پیدا شود. با توجه به این دیدگاههای مختلف اجتماع این اوصاف و خصوصیات متناقض و گونه‌گون را چگونه می‌توان تبیین کرد؟ سرانجام در روند دیدگاههای مختلف و بویژه معاصر به این تصور می‌رسیم که فراتر از فاعل و متعلق شناخت و بیرون از

کشاکی که ما نسبت به جدایی آنها در خود احساس می‌کنیم، امری قرار دارد که نه آنرا فاعل شناسائی می‌توان نامید و نه متعلق شناخت. از سخنان وایتهد استنباط می‌گردد که او نیز به نوعی واقع‌گرایی متمایل است، زیرا به عقیده او شناخت امری است متحرک بالذات و توانمند و فعلی است که با آن فاعل شناسایی متعلق شناخت را می‌گیرد و ضبط می‌کند.

دوگانگی در عرصه هستی و اتحاد اضداد، پیوسته در قلمرو هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی مورد توجه فلاسفه گذشته و معاصر بوده است. این بحث در تفکرات فلسفی بویژه در نظریه شناخت در قالب سوژه و ابژه، رابطه عالم و معلوم و نقش «من» در تبیین جهان مطرح می‌باشد. همچنین درباره ماهیت علم که صرفاً پدیده‌های انعکاسی ذهن و یا حاصل همبستگی فعالیت‌های ذهن با موضوع عینی است و یا اینکه علم یک حقیقت مجرد است، سخن بسیار است. هر چند بعد برون ذاتی علم که موضوع و متعلق علم را تشکیل می‌دهد از ثبات نسبی برخوردار می‌باشد ولی بعد درون ذاتی آن که نقش عالم در آن مؤثر است، حتی در یک موضوع معلوم، اختلاف نظرهای متفاوتی را بدنبال دارد. وایتهد رابطه عالم و معلوم را عبارت از ساختار اساسی تجربه می‌داند. تجربه از نظر او ترکیب و تألیف یک کثرت مفروض عام در قالب یک وحدت خاص می‌باشد. «موضوع» عبارت است از امری که در معرض آن تجربه قرار می‌گیرد.<sup>(۲)</sup> شناخت از نظر وایتهد تمییز آگاهانه عینیات مورد توجه است و آن چیزی جز تعامل صورت ذهنی فاعل و قابل یا ذهن و عین نیست که در پرتو نوعی اتحاد، متضمن معرفت خواهد بود.

جریان تجربه متشکل از دریافت (ادراک) موجودات در درون یک واقعیت پیچیده است که خود همان (جریان) تجربه می‌باشد.<sup>(۳)</sup> از برخورد این عین و ذهن حقایق هستی که حاصل تجربه انسان است، شکل می‌گیرد. معرفت از مشاهده حضوری مستقیم ظهور می‌کند و از همین راه نیز اثبات می‌گردد. تحقق موجود بعنوان معلوم در یک جریان تجربی مشروط به دو شرط است:

۱- تقدم موجود (معلوم) بر جریان تجربه

۲- آنچه در حوزه تجربه قرار می‌گیرد موجود یا معلوم تلقی می‌شود.

از این دو شرط می‌توان دریافت که وایتهد به استقلال وجود موجود خارج از ذهن یا

دیگر ابزار تجربه‌کننده اشاره دارد و در عین حال آن موجود مستقل در قلمرو تجربه قرار می‌گیرد نه اینکه آن موجود مولود خود جریان تجربه بوده یا حالتی از حالات ادراکی می‌باشد. تعلق در ذات ادراک است<sup>(۴)</sup> و ادراک مجرد از درک شده وجود ندارد. «هیچ ادراکی را، حتی اگر از حسیات پنجگانه نیز بوده باشد، نمی‌توان از صبغه عاطفی آن، یا به عبارت دیگر از خصیصه تعلق داشتن جدا کرد. تعلق از امور ذاتی هر ادراکی است؛<sup>(۵)</sup> مثل یک شیئی سرخ که به خودی خود به عنوان یک عین ابژه و صرف‌نظر از عوامل دیگر به عنوان معلوم صرف که حاصل عمل احساس است، خبری از گذشته یا آینده نمی‌دهد و از طبیعت خود چیزی را فاش نمی‌سازد. هر موجود واقعی عبارت است از هسته و کانونی با وحدت اتمی که تنها از طریق پویش و جریان و صیورورت شناخته می‌شود.<sup>(۶)</sup> در حالی موضوع وجود دارد که پویش یا فعالیت ادراکی وجود داشته باشد. به هر حال موضوع به همراه فعالیت و عمل، موضوع خواهد بود.<sup>(۷)</sup>

از نظر وایتهد هیچ چیزی در جهان هستی، خارج از همبستگی با اشیاء دیگر نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. این همبستگی در جهان خارج در حالی که متعدد و متنوع می‌نماید به نوعی به وحدت و انسجام اشیاء منجر می‌گردد. در ذهن انسان نیز این تنوع در تصورات و تصدیقات به نوعی از صبغه وحدت برخوردار است. هم قلمرو عین و هم قلمرو ذهن عرصه اندرکنش پدیده‌های عینی و ذهنی است و حاصل این برخورد هاست که زمینه شناخت را از پدیده‌ها برای ما فراهم می‌کند. چه موضوع علم را عینی و واقعی و مستقل از ذهن بدانیم و چه آن را حاصل تصرفات خود فاعل شناسایی تلقی کنیم به هر نحو باز آنچه موضوع علم و شناخت قرار می‌گیرد نتیجه همبستگی حداقل میان دو مقوله خواهد بود که فلاسفه گذشته برای سهولت از این رابطه به رابطه عالم و معلوم و سوژه و ابژه تعبیر کرده‌اند. فرق است میان وجود عینی شیئی و معلوم تلقی شدن آن. کانت شیئی معلوم را تنها در قالب مقولات، معلوم تلقی می‌کند.

شناخت حاصل ربط و تقابل و تأثیر متقابل فاعل شناسایی و متعلق شناسایی است و این نظر نافی وجود مستقل اشیاء در خارج نیست. وایتهد سوژه و ابژه را منطبق با عالم و معلوم نمی‌داند و رابطه عالم و معلوم را از ساختار بنیادین تجربه تلقی می‌کند. بنابراین سوژه و

ابژه (عالم و معلوم) واژه‌های نسبی هستند. هر تعینی با توجه به فعالیت خاصی که در مورد معلوم انجام می‌دهد، باید عالم محسوب شود و هر چیز نیز، با توجه به برانگیختن فعالیتی خاص در یک عالم، یک معلوم تلقی گردد. وایتهد این نحو فعالیت را ادراک Prehension می‌گوید. بنابراین هر ادراک مشتمل بر سه عامل است:

- ۱- تعیین مورد تجربه که در آن تعیین ادراک عبارت است از جزئی از یک فعالیت.
- ۲- یافته، که ارتباط و مناسبت آن موجب برانگیختگی منشأ ادراک مزبور است. این یافته همان معلوم ادراک شده است.

۳- صورت فاعلی که عبارت است از طنین عاطفی که تعیین‌کننده میزان تأثیر آن ادراک در تعیین موضوع تجربه است. با این بیان، رابطه عالم معلوم عبارت از ساختار اساسی تجربه می‌باشد. از تعامل و تقابل عین و ذهن خمیرمایه مفردات و به قول لایب نیز مونادها که اساس واقعیت عالم را تشکیل می‌دهند، پدید می‌آید. هر یک از این مفردات، همان موارد منفرد مورد توجه، یا هستی‌های بالفعل می‌باشند.

وایتهد در قلمرو فیزیکی به جای مفردات مستقل و عناصر و جواهر و اعراض واژه رویدادها را به کار می‌برد تا انعکاسی از همبستگی حقایق در جهان هستی باشد. ذهن مفردات را در آنات و لحظات از تعامل میان خود و عینیات منظور می‌کند. اگر عینیات را بطور مجرد نگاه کنیم غیرفعال‌اند، اما اگر آنها را در ارتباط جمعی بنگریم حامل خلاقیتی هستند که جهان را به پیش می‌برند. جریان خلاقیت، صورت اتحاد عالم است. وایتهد با نظریه همبستگی، هم در هستی‌شناسی و هم در شناخت‌شناسی سعی می‌کند به نحوی میان وحدت‌گرایی و کثرت‌گرایی اتحاد ایجاد کند و آندو را در ارتباط با یکدیگر در فلسفه‌ی پویشی خود مورد استفاده قرار دهد. در هر دو مکتب وحدت، نظر به جنبه‌های کلی که اساس ماهیت و واقعیت است، دیده می‌شود.

وایتهد به دو جهت از وحدت‌گرایی روی گردانید. یکی اینکه این نظر نمی‌تواند با معیار همبستگی مطابقت داشته باشد. در وحدت‌گرایی تنها یک موجود واقعی به تمام معنا تحقق دارد و ماهیت متافیزیکی می‌بایستی جهات ضرورت، وحدت و ثبات را نشان دهد. ولی در هر نظام متافیزیکی باید جایی برای کثرت مانند تغییر، بی‌نظمی، شر و خطا را ملحوظ داشت.

نظریه وحدت‌گرایی بنا بر ضرورت با تمییراتی از قبیل «ابعاد» «ظهورات» و «جهات» یک موجود واقعی درگیر خواهد شد. بنا بر نظر وایتهد: «کثرات ابعاد و حالات امری ضروری هستند...» و با توجه به این امور نظریه وحدت‌گرایی درگیر ناهماهنگی خواهد شد. او می‌گوید بر این اساس چگونه واحد ثابت موجب تغییرات می‌گردد؟ به عبارت دیگر وایتهد می‌خواهد بگوید دلیلی وجود ندارد که یک واقعیت واحد خود را در کثرت حالات و ظهورات، متغیر و متنوع سازد. از نظر او بی‌نظمی و خطا، غیر معقول و با مطلقیت او ناسازگار است. او در نظام فلسفی خود نقش «واحد» و «حالات» را معکوس و دگرگون کرده است، یعنی حالات از نظر او به موجودات واقعی بدل شده است. بنا بر اصل وجود شناختی مبتنی بر کثرت‌گرایی، امور واقعی کثیر هستند. همبستگی میان حقایق و موجودات مشکل نظام‌های فلسفی است که معتقد به دو یا انواع مختلف موجودات حقیقی شده‌اند.

در نظر وایتهد تمام موجودات واقعی بطور کلی از یک نوع‌اند،<sup>(۸)</sup> گرچه تغییرات و عملکردهای مختلف و مراتب قابل توجهی وجود دارد. اصولی که حاکم بر واقعیت‌هاست به تمام موجودات واقعی اطلاق می‌گردد؛ به گونه‌ای که بر اساس وجود همبستگی هیچ موجودی حتی حق تعالی از این مجموعه اصول و قوانین مستثنا نیست. در نظر او وجود حق تعالی در اصل با دیگر موجودات واقعی متفاوت نیست جز اینکه به یک معنا حق تعالی مبدأ نخستین و متقدم بر آنهاست. بنابراین همبستگی میان موجودات در صورتی محقق می‌گردد که مجموعه‌ای از اصول و قوانین متافیزیکی وجود داشته باشد. وایتهد معتقد است «وجود» در هر معنا که فرض شود نمی‌تواند مستقل از پویایی و خلاقیت باشد. مفاهیم پویا و وجود لازم و ملزوم یکدیگرند با این بیان پویا در امور ازلی راه می‌یابد.

پس وجود یک حقیقت واقعی در ارتباط با پویا است و خود به خود چون دیگر موجودات، متنوع از موجودات واقعی هستند. آنها نیز در روند پویا قرار می‌گیرند و تغییر ذاتی موجود واقعی تلقی می‌گردد. مراد او از پویا بودن موجودات واقعی فعال بودن آنهاست که حیات آنها در گرو فعالیتشان می‌باشد.<sup>(۹)</sup>

اصول حاکم بر هستی، مجموعه‌ای است از قوانین که فرازمان می‌باشد. قانون میزان سنجش نظم و استمرار یا تکرار است. وایتهد بطور ضمنی اشاره می‌کند که قوانین عالم هستی

از خود موجودات نشأت نمی‌گیرد بلکه از عالمی برتر از طبیعت که فیض الهی است، سرچشمه می‌گیرد. این همبستگی و رابطه‌ی میان پدیده‌های هستی، همه از فیض خداوندی است.<sup>(۱۰)</sup> وایتهد در تحلیل قانون، بیشتر به (دستوری بودن) قوانین گرایش نشان می‌دهد. ماکس پلانک می‌گوید: «کمال مطلوب فیزیکدان شناسایی خارجی حقیقت است، با اینحال یگانه وسایل کاوش او، یعنی معیارهای اندازه‌گیری از نظر او چیزی جز پیام‌های نامطمئن نیستند. فیزیکدان معتقد است که جهان حقیقی از قوانینی پیروی می‌کند که به فهم ما در نمی‌آیند.»<sup>(۱۱)</sup> راسل نیز در کتاب عرفان و منطق می‌گوید: تصور اینکه حقایق طبیعت از عالمی مافوق و ابدی به این جهان سرازیر می‌شوند، تصور خوبی است.

بر این اساس اینکه هر تجربه‌ای با امور دیگری فراسوی خود سر و کار دارد از ویژگی‌های ذاتی هر مورد از تجربه است. هرگاه تجربه نتواند حاکی از عملکردهایی در قلمرو وسیع‌تر باشد بی‌اهمیت خواهد بود. وایتهد در نظریه پیوستگی و استمرار طبیعت، جواهر فرد و هر نوع تفکری که حاکی از فردیت اشیاء باشد و انفرادی بودن مطلق هر مورد از تجربه را، مورد نقد قرار می‌دهد و همچنان در عالم ذهن نیز نوعی پیوستگی بین صورت ذهنی واقعه گذشته بی‌واسطه با صورت ذهنی زمان حال قائل می‌شود و این نوع پیوستگی و استمرار را تطابق احساس نام می‌گذارد.

در فیزیک، هر موقعیت طبیعی به عنوان یک کانون انرژی تصور می‌شود. واژه‌هایی از قبیل الکترون، پروتون، فوتون، حرکت موجی، سرعت، تشعشع و... همگی به این واقعیت اشاره دارد. این اختلافات همه از جریان انرژی تشکیل یافته‌اند. مسئله مهم در فیزیک این است که موارد مذکور چگونه انرژی خود را از گذشته طبیعت به ارث برده و چگونه می‌خواهند آن را به آینده منتقل کنند. مبحث انتقال انرژی پوینتینگ از جالب‌ترین بخشهای الکترودینامیک می‌باشد. کلارک ماکسول پدر این اکتشاف محسوب می‌شود. خط سیر انرژی در زمان و مکان قابل تشخیص است. در هر نقطه جریانی از انرژی وجود دارد که کمیت آن معین و مسیرش مشخص است.

در نظر ماکسول پیوستگی در جهان فیزیکی سیطره خواهد داشت و در مقابل آن مکتب ذره‌گرایی قرار دارد. نظریه اتمی تاریخچه‌ای بس طولانی دارد. این پیوستگی مشهود

در طبیعت چگونه می‌تواند با تعینات سازگار باشد. این تقابل در فیزیک جدید همانند تقابل متغیر و ثابت در فلسفه است که از دیرباز مورد بحث فلاسفه بوده است. علامه جعفری (ره) در بحث حرکت ذاتی اشیاء همان شبهه بقاء موضوع منکران حرکت جوهری را در مسئله تضاد پیوستگی مشهود در طبیعت و هویت ذاتی تعینات متذکر شده‌اند و بیان کرده‌اند که اگر حرکت فراگیر است خود به خود ذات موضوع را نیز فرا می‌گیرد پس شیئی متحرک چیست؟ یا باید از عمومیت حرکت صرف‌نظر کنیم که این خلاف فرض است یا باید بپذیریم که در جهان عینی جز حرکت چیز دیگری نیست. و باز متذکر شده‌اند که ملاصدرا جواب قانع‌کننده‌ای به این موضوع نداده است. (۱۲)

لازم است در این جا به اجمال این موضوع را با توجه به اظهارات ملاصدرا (ره) و نظرات فیزیکی نوین بیشتر مورد تحلیل قرار دهیم تا برای خوانندگان معضل بقاء موضوع حرکت روشن گردد. گرچه اگر حرکت، جوهری باشد نیازی به موضوع ندارد و آنجا که برای حرکت موضوعی طلب می‌کنیم حرکت در اعراض است. و بزرگانی چون علامه طباطبائی اشاره به آن داشته‌اند، ولی باز ملاصدرا، طالبان موضوع حرکت جوهری را بی‌بهره نگذاشته و پاسخ‌های شافی و بسنده به آنها داده است، او می‌گوید نظر به اینکه اشیاء پیوسته در حال حرکت و شدن هستند و سکونی ندارند، پس نمی‌توان برای آنها ماهیت بالفعل در نظر گرفت بلکه ماهیت منظور برای آنها به صورتی بالقوه و به صورتی نامتناهی است. همان‌گونه که در فیزیک کوانتومی نمی‌توان موقعیت ماده را در مکانی معین و زمانی خاص تشخیص داد و پیش‌بینی کرد. حتی ماهیتی که ذهن برای شیئی انتزاع می‌کند، نتیجه تصور سکون و با فرض سکون شیئی است و گرنه شیئی در حال حرکت، هیچ ماهیتی ندارد. وجود در عالم امکان که امری واحد و مستمر می‌نماید به اعتباری باقی و به اعتباری فانی می‌باشد. اگر بگوییم که آن موجود است به اعتبار ربط به مبدأ صحیح است و اگر بگوییم معدوم است به اعتبار امکان ذاتی باز صحیح می‌نماید و تناقضی به وجود نمی‌آورد «و ما اعجب امر الحركة فی الوجود». بنابراین صدرا موضوع حرکت جوهری را امری بالفعل محض و یا امری بالقوه محض تلقی نمی‌کند بلکه آن را مرکب از (مما بالقوه و مما بالفعل) به صورت توأمان تصور کرده است. «موضوع کل حركة و ان وجب ان یکون باقیاً بوجوده و تشخصه الا انه یکفی فی تشخیص



الموضوع الجسمانی این یکون هناک ماڈة تشخص بوجود صورة ما و کیفیة ما و فیجوز له التبدل فی خصوصیات کل منها»<sup>(۱۳)</sup>

جهان خلق پیوسته در اندر کنش مداوم با یکدیگر، در حرکت، و عالم در هر آن در حال تغییر و تبدیل است و استمرار فیض الهی همچنان مدام از طریق توارد و تعاقب امثال، بقاء آن را تضمین می‌نماید.

به هر حال وایتهد در تقابل ذهن و طبیعت با استفاده از نظریه کواتتوم به بقاء وحدت شخصیت انسانی در قلمرو حرکت و تغییر عالم طبیعت توجه داشته و با اعجاب به آن می‌نگرد. وایتهد در مورد وحدت شخصیت انسانی می‌گوید: از آنجائیکه این (این هویت شخصی) تمام جلوه‌های تجربی را در وحدت خویش پذیرا می‌شود، خود باید از همه صورتها خالی بوده باشد. چنانچه آن را نادیدنی، بی‌شکل و پذیرنده کامل توصیف کنیم چندان برخطا نرفته‌ایم.... این هویت شخصی همان چیزی است که تمام موارد تجربی وجود بشر را در خود می‌گیرد. همچون گهواره طبیعی در همه گذارهای زندگی وجود داشته، در حال تغییر بوده، و بوسیله چیزهایی که در آن وارد می‌شوند صور گوناگون به خود می‌گیرد. بنابراین خصلت آن در مواقع مختلف فرق می‌کند.<sup>(۱۴)</sup> وایتهد این عبارات را با تغییرات اندک از رساله تیمائوس افلاطون نقل کرده است (از ترجمه تاییور). نظریه افلاطون درباره ظرف و یا مکان می‌باشد که تنها نقش آن، تحمیل گونه‌ای از وحدت بر حوادث طبیعت است.

وایتهد می‌گوید: «عالم دوگانه است، زیرا در عمیق‌ترین معنای ممکن، هم گذرا و هم ابدی است. عالم دوگانه است زیرا که هر واقعیت غائی، هم مادی و هم ذهنی است. عالم دوگانه است زیرا که هر واقعیت آن مستلزم خصیصه تجرید است. عالم دوگانه است، زیرا که در هر رویداد آن تعاقب و پیوستگی صوری با استقلال (غیریت) عینی اتحاد می‌یابد. عالم «کثیر» است، زیرا که باید بطور تمام و کمال به واقعیت‌های نهایی متعدد، و یا به زبان دکارت «حقایق» متعدد، قابل تجزیه باشد. عالم به دلیل ظهور واحد و کلی خویش، «واحد» است. بنابراین میان این کثرت و وحدت نوعی دوگانگی وجود دارد. در سرتاسر عالم، اتحاد امور متقابل حکمفرماست و این خود زمینه دوگانگی است.»<sup>(۱۵)</sup>

احساس دوگانگی در جهان هستی بشر را بر آن داشته تا زمینه‌های وحدت را در میان

این دوگانگی‌ها و کثرات کشف کند. در عین حال نظریه وحدت‌گرایی نیز خود با مشکلاتی روبروست.

علامه جعفری (ره) یکی از دلایل وحدت‌گرایی را به اقتضای حیات انسانی و گرایش ذاتی او به این امر نسبت می‌دهد. بر این اساس انسان سعی دارد تا این وحدت‌سازی را هم در قلمرو درون ذات و هم در قلمرو برون‌ذات اعمال کند. از طرفی انسان در محدوده زمانی خاصی که در اختیار دارد نمی‌تواند همه مشخصات و خصیصه‌های یک واقعیت را که بی‌شمار می‌نماید، تبیین نماید. بنابراین، بنابر این ضرورت ذهنی و صرفه‌جویی، به‌گزینش و وحدت‌سازی می‌پردازد. البته این نکته را باید متذکر شویم که متعلق علم نمی‌تواند جزئی باشد و ساختار وجودی انسان آن‌چنان تکوین یافته که همیشه در پی آن است که عمل توحید ذهنی را در جریان شناخت انجام دهد چون علم جز امر کلی متعلقی نمی‌تواند داشته باشد و جزئی نه کاسب است نه مکتسب. کلیت قوانین و شمول آنها در طبیعت، خود حاکی از وحدت و همبستگی موارد مشابهی است که تحت یک قانون قرار می‌گیرند و حس قانون‌جویی و سعی در پیوند امور متشابه با یکدیگر و انتزاع عوامل مشترک برخاسته از ویژگی طبیعت کاوشگر بشری است، تا از این طریق بتواند فراتر از متغیرات، اصول و مبانی فکری خود را در توجیه عالم هستی و بطور موقت مستحکم و استوار نماید. کثیر فی نفسه بدون اصلی فراگیر قابل تبیین نیست. هر توضیح و تبیینی مستلزم نوعی وحدت است. خود به خود‌گرایش به وحدت در انسان او را به برترین مبدأ فاعل متعال که خداست هدایت می‌کند.

وایتهد می‌گوید: «در سراسر عالم اتحاد اضداد حکمفرماست و این زمینه دوگانگی است». در تحلیل این عبارت از زبان وایتهد می‌توان گفت که اتحاد انعکاس و فروغی است از عالم برتر و ابدیت، و اضداد حاکی از محدودیت ظرف زمان و مکان برای انعکاس تام و کامل ابدیت می‌باشد و طبیعت در حال گذر است و ثابت نیست. آنچه وایتهد بیان می‌دارد که جهان هستی هم مادی و هم معنوی و هم فیزیکی و هم روحی است حاکی از این حقیقت است که معنوی و روحی بودن جهان در پرتو و شهود انسانی و بعد فرامادی او احساس می‌شود. روح انسان است که صبغه معنوی به جهان می‌دهد. انسان در مرحله علم حضوری و خود‌هشیاری هم درک می‌کند و هم درک می‌شود و ایندو عامل یعنی مدرک و مدرک عین هم می‌باشند. درکنار

هر ادراکی خود هشیاری انسان همراه است و بی آن هیچ ادراکی قابل توجه نیست. گرچه علامه جعفری (ره) ظاهر سخن وایتهد مبنی بر «گذرا و ابدی بودن جهان» را خالی از اشکال ندانسته‌اند و انتقاداتی منطقی بر این سخن وارد کرده‌اند که در جای خود صحیح می‌نماید، ولی با استفاده از سخن وایتهد که قائل به عامل فرامادی در این جهان گذراست می‌توان سخن او را توجیه کرد که عامل وحدت در اتحاد اهداد عامل فرافیزیکی است نه عاملی موجود در جهان ماده. دوگانگی عالم می‌تواند به این صورت توجیه گردد که مجموعه‌ای از رویدادهای<sup>(۱۶)</sup> متشکل که خود واحدی را تشکیل داده با موضوع دیگری که خود عینیت دارد، ارتباطی اتحادی دارد. این دوگانگی به معنای وسیع کلمه می‌تواند به عنوان دوشد تلقی گردد اما به دو اعتبار، برای مثال واقعیت بالفعل در زمان حال نسبت به گذشته و واقعیت بالقوه نسبت به آینده را می‌توان در نظر گرفت. پس با در نظر گرفتن دو حیث و اعتبار این تناقض نیز از بین می‌رود. گذشته حضوری عینی در حال دارد، زمان حالی که در ورای خود به آینده می‌رسد. وایتهد کثرت واقعیت‌های عالم را دارای یک ذات جهانی و پایدار در هستی می‌داند. این ابدیت و پایداری تنها از رهگذر عقول و ارواح تکامل یافته قابل درک است. شاید بهترین عامل وحدت میان تغییرات طبیعی و تحولات مداوم در طبیعت، ثبات قوانین حاکم بر آنها باشد که همانطور که قبلاً اشاره شد ثبات قوانین نشأت گرفته از عالم فوق طبیعت است به گونه‌ای که همه این تغییرات و دگرگونیها بر پایه اصول و قوانین حاکم بر آنها، سازماندهی خواهند بود که ذهن کاوشگر انسان به طرق مختلف می‌تواند در عین متغیر بودن جهان فیزیکی، انعکاس این اصول و قوانین را در پهنه هستی که برخوردار از ثبات و استمرار است بطور ناقص هم که شده بشناسد و توجیه کند. عامل فاعل شناسائی که برخوردار از نفس دوراندیش است در این اتحاد میان دوگانگی‌ها نقش اصلی را ایفاء می‌کند.

قوانین طبیعت از نظر وایتهد اجزاء مابعدالطبیعی نهایی جهان نبوده، بلکه عملکرد آنها می‌تواند با فراز و نشیب ادوار مختلف کیهانی که بوسیله انواع مختلف حقایق حاکمیت پیدا کرده، تغییر یابد. با این بیان او به کثرت‌گرایی سازماندهی‌شده می‌دهد.<sup>(۱۷)</sup> وایتهد در آثار علمی متأخر خود مثل PR سخت تحت تأثیر فیزیک کوانتوم قرار گرفته بود و بر همین اساس اظهار می‌دارد که احتمال دارد حقایق نهایی فیزیکی جهان از عدم تعیین و عدم تشخیص

برخوردار باشد تا تعین و تشخیص. تئوری کوانتوم این نظریه را مورد تأکید قرار می‌دهد. رویدادها و وقایع در اصطلاح فلسفی وایتهد حاکی از اشیاء و حقایق نامتعین‌اند و تلازم آندو، امور مستمر و پیوسته‌ای را شکل می‌دهند به نوعی که اشیاء فیزیکی و ادراکی نقش عمده‌ای را در آخرین آثار علمی وایتهد ایفا می‌کنند. یکپارچگی طبیعت از جریان مستمر رویدادهای وابسته به گستره فضا-زمان حکایت می‌کند.<sup>(۱۸)</sup>

بهبتر است برای بهتر روشن شدن دیدگاههای وایتهد در مسئله درگانگی و اتحاد اضداد از بنیانگذاران تئوری کوانتوم سخنانی را نقل کنیم و استنتاجات خود را در این مقاله بر پایه آن نظرات استوار سازیم. تئوری کوانتوم افشاکننده ارتباطات دوجانبه اصولی در عالم کبیر است و نشان می‌دهد که ما نمی‌توانیم جهان را به کوچکترین واحدهایی که موجودیتی مستقل داشته باشند تجزیه کنیم. «ارتباط دو طرفه کوانتومی و جدائی‌ناپذیر کل عالم کبیر، حقیقتی اساسی است و اجزائی که در حرکت مستقل و نسبی هستند صرفاً شکل‌های ممکن‌الحدوث و مخصوصی در اندرون این کل هستند».<sup>(۱۹)</sup>

تئوری کوانتوم ما را بر آن می‌دارد که به جهان بزرگ به مثابه مجموعه‌ای از اشیاء مادی نگاه نکنیم بلکه بیشتر آن را به منزله بافت درهم پیچیده‌ای از ارتباط بین اجزای مختلف از یک کل متحد و یکی شده بنگریم. «به این ترتیب جهان به گونه بافته غامض و پریچ و تاب‌ی از رویدادها نمودار می‌شود که در آن ارتباطات گوناگونی با هم مبادله یا در هم ادغام یا با یکدیگر تلفیق شده و به آن وسیله بافت کل را قاطعانه معین می‌کند».<sup>(۲۰)</sup>

بنابراین در فیزیک اتمی، فیزیکدان نمی‌تواند نقش ناظری غیروابسته به منظور را ایفا کند ولی تا حدی که در خواص شینی موردنظر نفوذ و رسوخ می‌کند به جهانی که شاهد آن است وارد می‌شود. جان ویلر، ورود ناظر را به جهان مشهودات به عنوان مهمترین چهره تئوری کوانتوم نگریسته و از این رو پیشنهاد کرده است که واژه «سهیم» را جانشین واژه «ناظر» کند.<sup>(۲۱)</sup> این تئوری نظریه تمایز بنیادین اشیاء را منسوخ و موقوف دانسته و جهان بزرگ را به گونه‌ای شبکه در هم بافته‌ای از ضوابط مادی و روحی که اجزاء آن فقط از طریق ارتباطات آنها با یک کل تعریف شده، می‌نگرد.

در فیزیک معاصر می‌توان نمونه‌هایی در رابطه با یگانگی مفاهیم متضاد در سطح

اتمپاره‌ها یافت که در آنجا ذرات هم ویران شدند و هم ویران‌ناشدنی، در آنجا ماده هم پیوسته است هم گسسته، اما در آن جایگاه ماده و نیرو چهره‌های یک پدیده واحدند. از مطالب فوق ثابت می‌گردد که چارچوب مفاهیم به ظاهر متضاد که از تجربه روزانه ما نشأت می‌گیرد برای جهان ذرات اتمپاره‌ای بسیار تنگ و باریک می‌نماید. تئوری نسبیت برای تشریح این جهان یک تئوری قاطع است و مفاهیم کلاسیک در چارچوب نسبیتی و با گام نهادن در بعدی بالاتر یعنی در جهان چهاربعدی فضا - زمان بیرنگ شده و اتحاد فضا - زمان شالوده اتحاد مفاهیم به ظاهر متضاد خواهد بود. ماده در سطح اتمی دارای چهره‌ای است دوگانه چه هم به صورت ذرات و هم بگونه امواج نمایان می‌گردد و اینکه کدامین چهره خود را به نمایش گذارد به اوضاع و احوال بستگی دارد. این دوگانه سرشتی در نور و کلیه تشعشعات الکترومغناطیسی دیگر نیز به ظهور می‌رسد. برای مثال نور به صورت کوانتا یا فوتون ساطع و جذب می‌شود لیکن هنگامی که این ذرات نوری در فضا سیر می‌کنند به صورت حوزه‌های الکتریکی و مغناطیسی مرتعشی متجلی می‌شوند که تمام صفات ممیزه موج را نشان می‌دهد.

|                            |                               |
|----------------------------|-------------------------------|
| زندگانی آشتی ضدهاست        | مرگ آن کاندر میانشان جنگ خاست |
| جنگ اضداد است این عصر جهان | صلح اضداد است عمر جاودان      |
| رنج و غم را حق پی آن آفرید | تا بدین ضد خوشدلی آید پدید    |
| صد هزاران ضد صدرا می‌کشد   | بسازشان حکم تو بیرون می‌کشد   |
| پس نهانی که به ضد پیدا شود | چونکه حق را نیست ضد پنهان شود |
| نور حق را نیست ضدی در وجود | تا به ضد او را توان پیدا نمود |
| از عدمها سوی هستی هر زمان  | هست یسارت کاروان در کاروان    |
| صورت از بی‌صورتی آید برون  | باز شد انالیله راجعون         |

مثنوی

## پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ژان وال، بحث در مبدا لطیفه، ترجمه بهمن مهدوی، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی تهران، ۱۳۷۵، ص ۶۲۲.  
 2- M.KRAUS Elizabeth, The Metaphysics of Experience, A Companion to whitehead's Process and Reality, N.y. Fordham University Press, 1979, P, 10.

- ۳- وایتهد، اکتورد نورث وایتهد، سرگذشت اندیشه‌ها، ترجمه عبدالرحیم گواهی، نقد و بررسی علامه محمدتقی جعفری (ره)، ج ۷، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۱، صص ۲۶۰-۲۵۹.  
 ۴- همان منبع، ص ۴۶۱.  
 ۵- همان منبع، ص ۴۷۹.  
 6- Ivor Leclerc Whitehed's Metaphysics, Indian university Press, Bloomington & London, 1975, P, 168.  
 7- Ibid, P, 169.  
 8- Ibid, P, 58.  
 9- Ibid, PP, 68-69.

- ۱۰- سرگذشت اندیشه‌ها، ج ۷، ص ۴۷۷.  
 ۱۱- پلانک ماکس، تصویر جهان در فیزیک جدید، ترجمه مرتضی صابر، ص ۱۳۸.  
 ۱۲- سرگذشت اندیشه‌ها، ج ۷، ص ۴۹۰.  
 ۱۳- ملاصدرا، الاسفار، ج ۴، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۸۳، صص ۸۸-۸۷.  
 ۱۴- سرگذشت اندیشه‌ها، ج ۷، صص ۴۹۶-۴۹۵.  
 ۱۵- همان منبع، ص ۵۰۲.  
 ۱۶- همان منبع، ص ۵۱۳.  
 17- Edward Paul, Editor in chief, The Encyclopedia of Philosophy, vol, 8, Macmillan Publishing co., N.Y. 1972, P. 294.  
 18- Ibibi, Vol. 8 P, 292.  
 19- Bohm, D. and Hiley, B., ON The Intuitive understanding of Nonlocality as implied by Quantum theory, Foundation of Physics, V.5, 1975, PP. 93-109.  
 20- Heisenberg, W., Physics and Philosophy, N.Y : Harper Torchbooks, 1958.  
 ۲۱- کاپرا، فریتوف، نقوی فیزیک، ترجمه حبیب‌الله دادفرما، انتشارات کیهان، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۴۷.